حزن و سرور

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## حزن و سرور

## فاروق ایزدی‌نیا

**مقدّمه**

قلب انسان محلّ تجلّی رحمن است و لذا باید از هر آنچا که شایسته و لایق نیست زدوده شود تا لیاقت استقبال از تجلّی رحمانی را داشته باشد. بدیهی است جمیع بندگان الهی مشتاق دیدار محبوبند و طبق آنچه که در کتب گذشته وعده داده شده امکان دیدار در این ظهور فراهم شده است و باید به دیدۀ سِرّ و چشم باطن این دیدار حاصل گردد. امّا یکی از شرایط مهمّ آن قلبی آکنده از مسرّت است.

جمال قدم می‌فرمایند، "اِفرَح بسرور قلبک لتکون قابلاً للقائی و مرآةً لجمالی." (کلمات مکنونه) بنابراین، ذات الوهیت مایل است در قلبی تجلّی فرماید که مشحون از مسرّت باشد و نمی‌پسندد که دل بندگانش قرین غم و اندوه باشد.

معمولاً سرچشمه غم و اندوه رویدادهای این جهان گذرا و دنیای فانی است. والّا امور روحانی همواره سبب تسریر خاطر بوده است. بدین لحاظ جمال قدم می‌فرمایند، "بی‌نیاز به آواز بلند می‌فرماید جهان خوشی آمده غمگین مباشید؛ راز نهان پدیدار شده اندوهگین مشوید. اگر به پیروزی این روز پی بری از جهان و آنچه در اوست بگذری و به کوی یزدان شتابی." (مجموعه الواح طبع مصر، ص250)

توصیه حق این است که همواره به عنایات لانهایۀ خداوند تفکّر شود تا مانع از هجوم احزان گردد. فی‌الواقع چون به عظمت و وسعت الطاف الهی توجّه شود، هر گونه یأس و نومیدی از دل آدمی زائل می‌گردد و مسرّت جایگزین می‌شود. جمال مبین می‌فرماید، "حق منیع شاهد و گواه است اگر فی‌الجمله تفکّر در عنایات الهیّه نمایند هرگز محزون نشوند و خود را مهموم ننمایند." (امر و خلق، ج3، ص132-133)

بنابراین، نباید از الطاف الهی نومید شد چه که با نومیدی است که دلسردی، افسردگی و حزن به آدمی غلبه نماید. عبارت "لاتیأس مِن روح‌الله" در قرآن کریم، گویای همین واقعیت است که ابداً کسی نباید از رحمت خداوند نومید شود.

**دو حالت سرور و حزن**

خطابه‌ای از حضرت عبدالبهاء در دست است که دو حالت حزن و سرور را مقایسه می‌فرمایند. در کلام مبارک این حقیقت بیان می‌شود که آنچه حزن است ناشی از مادّیات است و آنچه سرور است ناشی از روحانیات است. اگر مسرّتی از مادّیات باشد موقّت است، زیرا فانی و زائل است. جمال قدم در کلمات مکنونه می‌فرمایند، "إن أصابَتْکَ نعمةٌ لاتفرَح بها و إن تَمَسَّکَ ذلّةٌ لاتحزَن منها. لأنَّ کِلتَیهِما تزولان فی حینٍ و تبیدان فی وقتٍ." (کلمات مکنونه عربی، شماره 52)

هنگامی که منشأ این دو حالت و تأثیر آنها برای آدمی مشخّص باشد، بدیهی است تلاش خواهد کرد راهی بیابد که از حزن اجتناب نماید و به سرور روی آورد. حضرت عبدالبهاء هدایت می‌فرمایند:

"جمیع بشر همیشه مورد دو احساس هستند \* یکی احساس سرور دیگری احساس حزن \* وقت سرور روح انسان در پرواز است؛ جمیع قوای انسان قوت می‌گیرد و قوهء فکریه زیاد می‌شود قوّۀ ادراک شدید می‌گردد؛ قوّت عقل در جمیع مراتب ترقی می‌نماید و احاطه به حقائق اشیاء می‌کند\* امّا وقتی که حزن بر انسان مستولی شود مخمود می‌شود جمیع قُویٰ ضعیف می‌گردد؛ ادراک کم می‌شود؛ تفکر نمی‌ماند؛ تدقیق در حقایق اشیا نمی‌تواند؛ خواص اشیا را کشف نمی‌کند مثل مرده می‌شود \* این دو احساس شامل جمیع عموم بشر است." (خطابات مبارکه، ج1، ص197)

البتّه این حزن مربوط به جسم انسان است؛ یعنی نه قوای روحانیه سبب احزان و کدورات است نه روح انسان محزون می‌شود. زیان مالی، اعم از تجاری، زراعی، صناعی و غیره، جمیعاً مادّی است. بدین لحاظ است که مرکز میثاق می‌فرمایند، "حزن انسان و نکبت انسان و نحوست انسان و ذلّت انسان همه از مادّیات است. امّا از احساسات روحانیه هیچ ضرری و زیانی و غصّه و غمی از برای انسان حاصل نمی‌شود." (همان، ص198)

رفع این کدورات و احزان فقط در اثر توجّه به روحانیات میسّر است. چه که جبران ضرر و زیان، یا رفع فراق به وصال، یا تأمین خواسته‌های مادّی، همه موقّت است. هر وصالی مجدّد به فراق منجر می‌شود و هر سلامتی دیگربار به بیماری مبتلا می‌شود و هر نفعی ضرری به دنبال دارد. این از خصایص دنیای مادّی است که هیچ چیز به قوّت خود باقی نیست.

بدین لحاظ مرکز میثاق هدایت می‌فرمایند، "انسان وقتی در نهایت مشقت نهایت یأس می‌افتد چون به خاطر آید خدای مهربان دارد مسرور می‌شود \* اگر به شدّت فقر مادی افتد باحساسات روحانی آید خود را از کنز ملکوت غنی بیند... وقتی که بمصائب عالم ناسوت گرفتار شود به فکر لاهوت تسلّی یابد \* وقتی که در حبس عالم طبیعت دلتنگ شود بفکر پرواز به عالم روح می‌افتد مسرور می‌شود \* وقتی که حیات جسمانی مختل باشد به فکر حیات ابدیه افتد ممنون می‌شود." (همان، ص199)

امّا، متأسّفانه این وضعیت شمول عام ندارد. زیرا نفوسی که توّجهشان فقط به عالم مادیات است و در دریای این دنیای فانی غرق هستند، وقتی بلایا و محنت‌ها هجوم می‌آورد هیچ دلگرمی ندارند. کسی که معتقد باشد که زندگی انسان محدود به همین زندگی مادّی این دنیا است، وقتی ناتوانی بر آنها چیره شود، یا به مصیبتی گرفتار شوند، چه امیدی خواهند داشت؟ کسی که معتقد به خداوند نباشد، "چگونه روح و ریحان یابد"؟ شکّی نیست که نومیدی بر او چیره شود و حزن بر دلش حاکم گردد.

حضرت عبدالبهاء از اوان طفولیت به سرگونی رفتند و با آن که به ایران عشق می‌ورزیدند دیگر هرگز ایران را ندیدند. می‌فرمایند، "من چهل سال در حبس بودم با آن که تحمّل یک سال ممکن نبود \* هر نفسی را به آن حبس می‌آوردند یک سال بیشتر زندگانی نمی‌کرد از غم و غصه هلاک می‌شد \* لکن من الحمدللّه در این چهل سال در نهایت سرور بودم \* هر صبح بر می‌خاستم مثل این که یک بشارتی جدید به من می‌رسد \* هر شب تاریک می‌شد نور سرور در قلب می‌افزود \* احساسات روحانی تسلی خاطر و توجّه به خدا سبب روح و ریحان \* اگر توجّه به خدا نبود احساسات روحانی نبود چهل سال در حبس چه می‌کردم." (خطابات مبارکه، ج1، ص200)

جمال قدم می‌فرمایند، "ای عباد، اگر در این ایّام مشهود و عالم موجود، فی‌الجمله، امور بر خلاف رضا از جبروت قضا واقع شود دلتنگ مشوید که ایّام خوش رحمانی آید و عالم‌های قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این ایّام و عوالم قسمتی مقدّر و عیشی معیّن و رزقی مقرّر است. البتّه به جمیع آنها رسیده فائز گردید... از زحمت ایّام معدوده دلتنگ مباشید و از خرابی تن ظاهر در سبیل محبوب محزون مشوید. چه که بعد هر خرابی عمارتی منظور گشته و در هر زحمتی نعیم راحت مستور." (مجموعه الواح طبع مصر، ص329)

**نهی از حزن**

معمولاً احزان بشر ناشی از امور مادّی و دنیوی است؛ مقصود از مادّیات صرفاً مال و ثروت نیست، بلکه وابستگی‌ها است؛ دلبستگی‌ها است؛ خواسته‌های نفسانی است؛ هر آنچه که آدمی را به حیات این دنیا که به بیان حضرت بهاءالله در مدینةالصّبر "حیوة الباطلة" (ایّام تسعه، ص270) است، وابسته سازد.

جمال قدم در لوحی خطاب به شخصی به نام محمّدتقی می‌فرمایند، "إنَّ الدّنیا مکدّرةٌ مغبّرةٌ. قدَّمَ محنَتُها راحتَها و سَبِقَ نقمتُها نعمتَها و زادَ تَعَبُها طرَبَها. اوست محبوب غافلین و مبغوض عارفین. راحت و وفا در او چون کیمیا و بلای او خارج از حدّ احصا. یَرَی فیهَا الإنسانُ ما لایُحِبُّ أن یراهُ و یُعاشَرُ مَعَ مَن لایُریدُ لِقائَهُ. لو کانَ لَها مقامٌ لَترانی مستویاً عَلیٰ عروشها و لو کان لَها قدرٌ ما أعرضَ عنها موجدُها و سلطانُها. دَعْها لأهلِها. ایّاکَ أن یحزنَک حزنُها أو یَسُرَّکَ زخرُفُها. عزُّها ذُلٌّ و ثروتُها فقرٌ و بقائُها فناءٌ... لاتحزن بما وَرَدَ علیک إذاً نُعِزِّکَ و نُسلّیک و نوصیک بالصّبر و الإصطبار. إنَّ ربَّکَ هو الآمرُ المختار." (بشارةالنّور، ص35-36 / مضمون: دنیا تیره و غبار‌آلود است. محنتش بر راحتش مقدّم؛ نقمتش بر نعمتش پیشی گرفته و تَعَب آن بیش از خوشی آن است... انسان در آنچه را که دوست ندارد ببیند می‌بیند و با کسانی معاشرت می‌کند که دیدارشان را دوست ندارد. اگر برای آن مقامی بود مرا جالس بر تخت‌های آن می‌دیدی و اگر قدر و قیمتی داشت خالق و سلطانش از آن روی بر نمی‌گرداند. آن را به اهلش واگذار. مبادا حزن دنیا تو را محزون سازد یا ثروتش تو را مسرور نماید. عزّت آن ذلّت و ثروتش فقر و بقای آن فنا و نابودی است.)

یکی از موارد حزن ناشی از ضرر و زیان مالی در این عالم است، خواه در سبیل امرالله باشد یا ناشی از وقایع دیگر. جمال قدم به یکی از این قبیل نفوس می‌فرمایند، "ای مهدی، الیوم یوم استقامت کبری است. بایست بر امر و تقدیر مقدور. در ترویج امرالله اهمال مکن و از احزان وارده بر تو مطّلعیم. ولکن فاصبر کما صبرنا و لاتکن من المضطربین..." بعد در ادامه پیامی را توسّط او برای میرزا باقر نامی می‌فرستند، "أنِ اثبت عَلَی الأمر و لاتحزن عمّا اُخِذَ عنک و سوفَ یُعطیکَ الله ضِعفَ ما فات عنک و إنّه لَهُوَ المقتدر علی ما یشآء و انّه علی کلّ شیءٍ قدیر. ایّاک أن لاتحزن فی مثل تلک الأمور لأنّ کُلٌّ عبادٌ لله یأخُذُ و یُعطی؛ یُمیتُ و یُحیی و إنّهُ ما یفعلُ بأحدٍ إلّا و هو خیرٌ لَهُ عن کنائز السّموات و الأرضین. أنِ اصبِر بما وَرَد عَلَیک ثمّ استَقِم عَلَی الأمر. لاتحزن اقلّ مِن شیءٍ فسوف یَهِبُ علیک ما یُبَشِّرُک بالحق و إنّه ولی المحسنین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص107 / مضمون: بر امر ثابت بمان و از آنچه که از تو گرفته شده محزون مباش. به زودی خداوند چند برابر آنچه که از تو از دست رفته عنایت خواهد فرمود و او بر آنچه بخواهد توانا است. مبادا در این قبیل امور محزون شوی. زیرا همه بندگان خدایند. می‌گیرد و می‌بخشد؛ می‌میراند و زندگی می‌دهد. آنچه که بر کسی روا می‌دارد برای او بهتر از گنجینه‌های آسمانها و زمین است. بر آنچه که بر تو وارد شده صبر کن؛ بر امر مستقیم باش. ابداً از چیزی محزون مگرد. به زودی آنچه که به تو بشارت داده شده به تو داده خواهد شد. خدا دوست نیکوکاران است.)

یکی دیگر از موارد حزن، واکنش مردمان است به آنچه که ما می‌گوییم. چه کلام الهی را القا کنیم و چه طریق انذار بپوییم و به بیان جمال قدم عمل کنیم که، "آنچه دارید بنمایید. اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والّا تعرّض باطل". واکنش مردمان ممکن است به صوَر گوناگون ظاهر شود. بی‌اعتنایی، تمسخر، دشنام، توهین و موارد دیگر که بسیاری از مردمان با آن مواجه شده‌اند. جمال قدم توصیه می‌فرمایند، "آن جناب در کلّ حین به بدایع ذکر ناس را متذکّر فرمایند و به ردّ و قبول ناس محزون نباشند. قل انا أذکُرُ لوجه‌الله و ما نرید جزاءً و لا شکوراً." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص105)

**چگونه می‌توان مسرور بود**

در آثار مبارکه راه‌های متعدّدی را برای مسرور بودن ذکر می‌کنند که همه عملی است. امّا، ابتدا باید نفس را از آنچه که سبب آلودگی است پاک کرد تا بتوان به مسرّت حقیقی دست یافت؛ مسرّتی که اندوه به دنبال نداشته باشد. جمال قدم به خانمی به نام خورشید مرقوم داشته‌اند:

"به حزن دنیا محزون مباش و به سرورش مسرور که هر دو چون برق بگذرد و فانی گردد. دل از فانی بردار و به جبروت باقی وارد شو و حمد کن محبوب را که به حبّش فائز شدی و حبّش مطهِّرِ نفس است از علل و معاصی و مقضی حوائج." جالب است که در ادامه کلام علامتی برای حبّ قرار می‌دهند، "علامت حبّش آن که محبّانش در مناهج رضایش سالک شوند نه در سبیل نفس و هوی. لازال در ظلّ رحمتش ساکن باش و از دونش منقطع." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص124)

طریق دیگری که جمال مبارک برای مسرّت دائمی مطرح می‌فرمایند توکّل است. توکّل به معنای وکیل گرفتن و سپردن امور به او است. معمولاً توکّل با تفویض همراه است. بنابراین، باید خداوند را وکیل خود قرار داد. چه که همیشه با ما است و نصّ صریح خود حضرتش است که باید به او توکّل نمود. امّا، توکّل به تنهایی ثمر نمی‌بخشد. نمی‌توان برای امتحان کردن خداوند به او توکّل کرد. بلکه باید با تمام دل و جان چنین نمود. اگر چنین حالتی حاصل شود، البتّه مسرّت حقیقی نیز بر وجود ما حاکم خواهد شد. جمال قدم می‌فرمایند:

"یا علی، علیک سلام‌الله و عنایته. ذکر اوّل آن که باید در جمیع احوال با فرح و نشاط و انبساط باشی و ظهور این مقام محال بوده و هست مگر به ذیل توکّل کامل توسّل نمایی. این است شفای امم و فی‌الحقیقه دِریاق اعظم است از برای انواع و اقسام هموم و غموم و کدورات؛ و توکّل حاصل نشود مگر به ایقان. مقام ایقان را اثرها است و ثمرها." (امر و خلق، ج3، ص131)

می‌دانیم که ایقان یا اطمینان مقامی بالاتر از ایمان دارد. حضرت عبدالبهاء در توصیف آن می‌فرمایند، "گویند که ما شاء الله، کان. یعنی هر چه خدا خواهد واقع خواهد شد. در آیۀ قرآن می‌فرماید، «یا ایّتهَا النّفس المطمئنّة إرجِعی إلی رَبِّکِ راضیةً مرضیةً.» اطمینان مافوق ایمان است. چنانچه در آیۀ مبارکه می‌فرماید، "أ وَ لَم‌تؤمِن. قال بَلیٰ، ولکن لیطمئنَّ قلبی.» استعداد لازم است. هرچه استعداد بیشتر یابی اطمینان بیشتر حاصل گردد. آئینه هرچه بیشتر صفا یابد انوار آفتاب بیشتر بتابد. امّا اگر بر حالت واحده مانَد و طلب ازدیاد ضیاء کند، قد جَفَّ القلم و طویَت الصّحف." (منتخباتی از مکاتیب، ج3، ص94-95 / جفّ القلم... : قلم ساکت شد و کاغذها برچیده گشت.)

جمال قدم می‌فرمایند، "به عنایت مقصود عالمیان بشارت ده شاید به فرح ذکر الهی از احزان دنیا و کدورات آن فارغ گردند و به ذکر دوست یکتا قلب را منوّر دارند." (امر و خلق، ج3، ص132)

**همراه بودن حزن و سرور**

یکی از موارد زیبایی که در آثار مبارکه مطرح شده مسرّت حقیقی در کنار حزن ظاهری است. در واقع گویی این دو چون دو عاشق دست در آغوش یکدیگر کرده‌اند و به نوعی به زندگی مسالمت‌آمیز در کنار هم ادامه می‌دهند. در واقع ناملایمات روزگار آنقدر است که خواه ناخواه احزان چیره می‌شود و گریزی از آن نیست. امّا، وقتی مسرّت حقیقی در ژرفنای دل و جان وجود داشته باشد، این حزن را نیز می‌پذیرد و از آن رنجه نمی‌شود.

جمال مبارک به شخصی که از بی‌اعتنایی مردمان به کلام او در هدایت آنها محزون بوده می‌فرمایند، "نوشتۀ آن جناب که به کلیم مرقوم شده بود رسید و ملاحظه شد. ولکن نفحات حزنیّه از کلماتش در هبوب. به شأنی که بر حزن جمال محزون افزود. اگرچه ایّام حزن است ولکن در باطن آن سروری مستور که چشم ابداع شبه آن را ندیده." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص104)

دربارۀ دوران اقامتشان در جبال سلیمانیه می‌فرمایند، "... مهاجرت اختیار نمودم و سر در بیابان‌های فراق نهادم و دو سال وحده در صحراهای هجر به سر بردم و از عیونم عیون جاری بود و از قلبم بحور دم ظاهر. چه لیالی که قوت دست نداد و چه ایّام که جسد راحت نیافت و با این بلایای نازله و رزایای متواتره فَوَ الّذی نفسی بِیَدِهِ کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود." (ایقان، طبع آلمان، ص166 / طبع مصر، ص194)

این همراهی را جمال مبارک در کلامی بس زیبا به لسان عربی چنین بیان می‌فرمایند، "إنَّ السّرور و الحزن اعتنقا بما وَرَدَ عَلَیکُم فی سبیل الله. طوبی للعارفین. قد أشرَقَت شمسُ السّرور بما تجلّی علیکم مالکُ الظّهور بأنوار الفضل و الجود و امّا الحزن بمَا ٱحترقَ بِهِ أکبادُ الأصفیا إذ وَرَدَ علیکم ما وَرَدَ مِن جنود الظّالمین. سَتَفنَی الدّنیا و ما یرونُهُ الظّالمون لأنفُسهُم و یَبقی ما قُدِّرَ لَکُم فی لوحٍ مبین." (آثار قلم اعلی، ج1، طبع کانادا، ص170 / خطّ جناب زین‌المقرّبین، ص180 / مضمون: به علّت آنچه در راه خدا بر شما وارد شد سرور و حزن دست در آغوش شدند. خورشید سرور به علّت تجلّی مالک ظهور به انوار فضل و جود بر شما اشراق کرد و چون به علّت آنچه که از جنود ستمگران بر شما وارد شد جگرهای اصفیا سوخت، حزن دست داد. دنیا و آنچه که ستمگران از برای خود می‌بینند به زودی نابود خواهد شد و آنچه که در کتاب الهی برای شما مقدّر شده باقی خواهد ماند.)

در لوح دیگری که زیارت آن را به منزلۀ لقای جمال مبارک ذکر فرموده‌اند، می‌فرمایند، "أن یا أطیارَ الفردوس، أنِ استمعوا ندآءَ المحبوب فی تلک الأیّامِ الّتی فیها زَلَّتِ الأقدام. فی اقبالِکُم استفرح الملأُ الأعلی و بِهِجرِکُم فی اللّقآء و ظمائکم قُربُ البحر ارتفع نحیبُ البُکآء مِن سکّان مدائن البقآء. حبّذا هذا السّرور و الحزن کأنّهُما اعتنقا فی یوم‌الله المقتدر العزیز المختار." (آثار قلم اعلی، طبع کانادا، ص390 / خطّ جناب زین‌المقرَّبین، ص355 / مضمون: ای پرندگان بهشتی، در این ایّامی که قدم‌ها لغزیده، ندای محبوب را بشنوید. به اقبال شما اهل ملأ اعلی شادمان شدند و به محرومیت شما از لقای الهی و تشنگی شما در مجاورت بحر صدای گریه از اهل مدائن بقا بلند شد. خوشا این سرور و حزن که گویی در یوم خداوند توانا دست در آغوش شدند.)

این سؤال پیش می‌آید که چرا جمال قدم یا حضرت عبدالبهاء گاهی از اموری که در صعود احبّاء واقع می‌شود اظهار حزن و اندوه می‌فرمایند. جمال قدم توضیح می‌فرمایند:

"این که در مصیبات از قلم اعلی اظهار حزن می‌شود، مقصود از آن اظهار رحمت و شفقت است والّا هر نفسی به محبّةالله فائز شد و صعود نمود او به فرح اکبر فائز. قسم به سدرۀ منتهی که در کلّ احیان ناطق و شاهد است، اگر از فرحِ یک نفسِ مستقیمۀ مرفوعه اهل ارض آگاه شوند به شطرالله توجّه نمایند تا چه رسد به مقام منتسَبین و نفوسی که ذکرشان از قلم اعلی جاری شده و شهادت داده دربارۀ ایشان به رضای خود از ایشان." (مناهج‌الاحکام، ج1، ص278 / بخش اوّل آن لوح در امر و خلق، ج3، ص133 درج است.)

**زمان گریستن**

گاهی اوقات لازم می‌آید که آدمی بگرید ولی گریستن‌ها با هم تفاوت دارد و هر کدام به جای خود است. به قول تولستوی، "اگر درد خود را احساس می‌کنی، زنده‌ای. اگر درد دیگران را احساس می‌کنی، انسانی." حضرت عبدالبهاء نیز می‌گریستند. امّا نه برای خویشتن. بلکه برای دیگران. گاه از مصائب دیگران، گاه از غفلت دیگران. این نشانۀ رقّت قلب آن مولای حنون است که دل بر دیگران می‌سوزاندند و ابداً در اندیشۀ خویش نبودند. اگر برادرشان و پسرعمویشان به ایشان خیانت کردند و کتاب عهدی را به هیچ گرفتند، نگران خود آنها و تفرقه در صفوف احبّاء بودند.

ابتدا به گریستن هیکل مبارک در غربت و عزلت حضرت بهاءالله در جبال سلیمانیه اشارتی گذرا بشود. دکتر ضیاء بغدادی نوشته است، "حضرت عبدالبهاء فرمودند صبحی مناجات بخواند. در بین آن که او مناجات معروف که اوّل آن می‌فرمایند، «قلباً طاهراً فاخلُق فیَّ یا الهی...» می‌خواند، آن حضرت از اطاق خارج شدند و چشمان مبارک اشک‌آلود گردید و حزن شدیدی به ما عارض شد و چون مناجات تمام شد مراجعت نموده فرمودند این مناجات را جمال مبارک در ایّام هجرت سلیمانیه نازل فرموده و غالباً گریان بوده‌اند و در حقیقت درس انقطاع به ما آموختند. در مدّت دو سال قبای کردی که آستین کوتاهی داشت در بر داشتند." (محمّدعلی فیضی، حیات حضرت عبدالبهاء، ص13)

در بدایع‌الآثار (ج1، ص327) آمده است، "وقتی حین مشی و گردش در ذکر و یاد جمال مبارک ناطق و به عبارات حزن‌انگیز ذکر ایّام سلیمانیه و وحدت و مظلومیت طلعت قدم می‌فرمودند. با آن که مکرّر این حکایت را فرموده بودند، ولی آن روز بغتةً حال مبارک منقلب شده های‌های بنای گریه گذاردند به قسمی که صدای مبارک تا دور می‌رفت و جمیع خدّام به گریه در آمدند و از استماع بلایای جمال قدم و رقّت قلب سرّ اکرم کدورت و اندوه شدید روی نمود."

وقتی طلعت ابهی از جبال سلیمانیه مراجعت فرمودند، واکنش حضرت عبدالبهاء موجب تأثّر شدید حاضرین گردید. حضرت ورقۀ مبارکۀ علیا درد فراق و شوق وصال را به زیبایی تامّ به تصویر کشیده‌اند. ایشان می‌فرمایند، "برادرم بی‌اندازه علاقمند به جمال مبارک بود و هرچقدر بزرگتر می‌شد علاقه و محبّتش ازدیاد می‌یافت. پس از مهاجرت پدرم ، او بی‌اندازه متأسّف و رنجور گشت. غالباً برادرم تنها به طرفی رفته و چون ابر بهاری در مفارقت پدرمان می‌گریست. به قدری مهموم و مغموم بود ه هیچ کس را یارای او نبود تا او را تسلیت دهد." بعد با این عبارات به توصیف وصال آن دو وجود معزّز و مکرّم می‌پردازند: "در حین ورود، ملاقاتش با برادرم بسیار عجیب بود. چنانچه این ملاقات از مؤثّرترین و مهیّج‌ترین حوادثی است که در عمر خود دیده‌ام. عبّاس خود را در مقابل جمال مبارک روی خاک انداخته پاهای مبارک را در بغل گرفته می‌گریست و می‌بوسید و می‌گفت چرا ما را ترک کردید؛ چرا ما را تنها گذاشتید. پدر به حال او اشک می‌ریخت. به حدی این منظره تأثّرآور بود که با کلمات و اصطلاحات معمولی شرح و بیان آن نتوان نمود ... برادرم عاشقانه قیام کرد و زحمات جمال مبارک را مرتفع نمود." (شاهراه منتخَب)

البتّه حضرت بهاءالله نیز به فردی که مایل به گریستن بود می‌فرمایند بر مظالمی که بر آن طلعت نورا از دست ستمگران وارد شده باید گریست. طلعت ابهی می‌فرمایند، "اگر بر مظلومیتم مطّلع شوی هرآینه خون گریه کنی" بعد در ادامه می‌فرمایند، "چون در مجمع انس مجتمع شوید از مظلومیت و احزانم یاد آورید." سپس به نفسی که از نبأ عظیم سؤال کرده پیغام می‌دهند، "إنّا ما نَسَیناک. فاطمئِن فی نفسک و کن مِنَ الفرِحین و إن تُرید أن تحزنَ فی شیءٍ فاحزن علی ما وَرَد علی نفسی المظلومِ الحزین فإن تُحبّ أن تبکیَ فابکِ مِن زفرات قلبی فَإنَّ هذا لَإذنٌ جمیل و إن شِئتَ أن تنوحَ فی الأرض أو تَصیحَ لأمرٍ فَکُن صائحاً فیما مَسَّنی مِن ظلم هؤلاء الظّالمین." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص104 / مضمون: تو را فراموش نکردیم. در باطن خویش اطمینان داشته باش و مسرور باش. اگر مایلی که در موردی محزون باشی بر آنچه که بر منِ مظلوم محزون وارد شده اندوهگین باش؛ اگر دوست داری گریه کنی بر آه‌های پرحسرت قلبم گریه کن و این اجازۀ زیبایی است که به تو می‌دهم. و اگر خواستی نوحه کنی در روی زمین یا فریاد بر آوری برای امری، در آنچه که از ستم‌های این بیدادگران بر من وارد شده صیحه بزن.)

البتّه در این مقام جمال قدم در لوح البهاء از کنیزان ابهی گلایه کرده می‌فرمایند، "ای کنیز من، آیا رَخت طلب را به ساحت گلستان طرب کشانی و یا به جهت سیر و سیاحت خود را به رضوان سرور و بهجت رسانی بعد از آن که جمال الهی از ایذا و اذیت جنود شیاطین نفسانی متغیّر و پژمرده گشته و نار طلعتش خاموش و افسرده شده؟ ای کنیز من، آیا سرور و شادمانی جویی و یا فرح و کامرانی طلبی بعد از آن که فرح و مسرّت پروردگار به حزن و کدورت عظمی تبدیل گشته ...؟" (آثار قلم اعلی، ج7، ص161)

مطلب دیگر از این دست، نگرانی حضرت عبدالبهآء برای خواهر بزرگوار و عالی‌قدرشان، بهائیه خانم، بود. می‌دانیم که در میان خواهران و برادران حضرت عبدالبهاء، تنها نفس مقدّسی که به ایشان وفادار و در نهایت درجۀ محویت و عبودیت نسبت به طلعت میثاق بود، حضرت ورقۀ مبارکۀ علیا بودند. در لوحی خطاب به منیره خانم می‌فرمایند:

"باری، حضرت اُخت را به جان و دل و روح و قلب و فؤاد مشتاق و در لیل و نهار در حقیقتِ جان و وجدان مذکور. از فُرقتش نتوانم ذکری کنم. زیرا آنچه نویسم البتّه از عَبَرات محو خواهد شد..." (بهائیه خانم، حضرت ورقۀ علیا، ص11)

و در لوح دیگری از قلم میثاق نازل، "یا شقیقتی الشّفیقه، در شب و روز به یاد تو مشغولم. آنی از خاطرم نمی‌روی. فی‌الحقیقه به جهت خود ابداً متأسّف و متحسّر نیستم. ولی هر وقت ملاحظۀ صدمات شما را می‌نمایم بی‌اختیار اشک از چشمم می‌ریزد." (همان، ص9)

و در لوح دیگری می‌فرمایند، "شب و روز به یاد تو هستم و چون به خاطرم گذری تأثّر اشتداد یابد و تحسّر تزاید جوید. غم مخور غمخوار تو منم؛ محزون مباش، مأیوس مباش، محصور مباش. این ایّام بگذرد. انشاءالله در ظلّ جمال مبارک در ملکوت ابهی جمیع این غصّه‌ها را فراموش می‌کنیم و جمیع این طعن‌ها به تحسین جمال مبارکش تلافی می‌گردد. تا دنیا بوده حزن و اندوه و حسرت و حُرقت نصیب بندگان الهی بوده. قدری فکر کن ببین همیشه چنین بوده است. لهذا دل به الطاف جمال قدم خوش کن و خوش باش و مستبشر باش." (همان)

زمانی که فراق از همشیرۀ گرامی حاصل شد، غم فراق را چنین بیان می‌فرمایند، "یا شقیقتی المحبوبة الورقة العلیا، شما دو روزه به عکّا رفتید که مراجعت نمائید. غیبت حال مدّتِ مدیده شد. ما در حیفا تنها ماندیم. بسیار مشکل می‌گذرد. از قرار معلوم قدری نقاهت عارض گشته. هوای حیفا موافق‌تر بود. ما حیفا را به جهت شما مهیّا نمودیم. ولی حقیقةً اسباب زحمت شما گشت. امّا چه چاره. زحمات راه حق را باید کشید. اگر شما نکشید، که این زحمت‌ها را تحمّل می‌تواند. باری، هر قسمی باشد امروز بیایید که دل من تنگ شده است." (همان، ص13-14)

زمانی حضرت عبدالبهاء اراده فرمودند که حضرت ورقۀ علیا را برای کسب صحّت به مصر بفرستند. تحمّل فراق فرمودند و این سفر انجام شد. بعد مرقوم فرمودند:

"مدّتی بود که همشیره، یعنی از یوم صعود، از شدّت احزان و تأثّر و تحسّر علیل و ضعیف و به قسمی نحیف شده بود که نزدیک به تلاشی شده. اگرچه خود او نهایت آرزویش تجرّع جام وفات و صعود به عوالم تجلّی ذات است. ولی این عبد از مشاهدۀ این حال بسیار متأثّر می‌شدم. بعد فکر کردم که الحمدلله مثل جناب حاجی [حاجی میرزا حسن خراسانی] غمخواری دارم. پس خوب است که او را در این مشقّات شریک خویش نمایم. لهذا به جهت تبدیل هوا مصمّم بر آن شدم که او را روانۀ مصر نمایم. باری، اگرچه اسباب زحمت و مشقّت است، ولی از فضل حقّ امید است که علّت روح و ریحان گردد." (همان، ص15)

نوع دیگر گریستن طلعت میثاق به حال بی‌فکران و بی‌وفایانی چون میرزا مجدالدّین بود. در خاطرات نه ساله عکّا (ص213) آمده است، "در زمانی که قدرت و غلبۀ ظاهر در دست آنها [ناقضین] بود و نفوذ آنها در خارج و داخل مسلّم بود، مکرّر از لسان مبارک شنیدم که می‌فرمودند، «وقتی که مجدالدّین را نصیحت می‌کردم و به لسان شفقت دلالت می‌نمودم اینطور نکنید پشیمان می‌شوید. به قدری با حرارت صحبت کردم که اشک از چشمم جاری شد. یک مرتبه دیدم مجدّالدّین می‌خندد و در دل می‌گوید خوب مغلوبش کردم. یک مرتبه پرخاش کردم، ای بدبخت من به حال تو گریه می‌کردم؛ تو تصوّر کردی من زبون و ناتوان شده‌ام.»"

نوع دیگر توصیه به گریه در حین توبه و انابه است تا که شاید خداوند فرد را مشمول عفو و غفران خود قرار دهد. وقتی مخالفت‌های میرزا محمّدعلی با کتاب عهدی و مرجعیت طلعت میثاق اوج گرفت هیکل مبارک در لوحی فرمودند، "گر جمال قدم تو را خطاب فرماید که مرکز میثاق مرا و فرع منشعب از اصل قدیم مرا و منصوص کتاب مبین مرا و مبیّن کتاب را چگونه عِجل خواندی ... چه جواب خواهی داد؟ اعانت ننمودی، اهانت چرا؟ مرهم نبودی زخم چرا؟ آیا کتاب اقدس سی سال پیش نازل نشد؟ آیا کلّ را دعوت به اطاعتِ فرع منشعب ننمودم و جمیع را دلالت بر انقیاد نکردم و مبیّن کتاب مبین نگفتم واکثر از احباب را بیدار ننمودم و او را نزد کلّ مستثنا از مادون نکردم؟ ... دیگر چه کنم؟ چگونه امر را محکم نمایم؟ ... چگونه این نور مبین را انکار نمودی و این منصوص عظیم را چنین بُهتان شدید روا داشتی؟ چه اذیتی از او دیدی که چنین ذلّتی برای او خواستی و چه مشقّتی از او یافتی که چنین بغضاء عظیم آشکار کردی، آیا چه جواب خواهی گفت؟"

بعد در ادامه خطاب به میرزا محمّدعلی می‌فرمایند، "باری، تا زود است پشیمانی پیش گیر و توبه و انابه کن و سر برهنه در کوه و صحرا فریاد لامساس بر آور و چون جیحون اشک و خون از چشم روان کن و با حنین و نَدَم همدم گرد، شاید نسیم غفران بوزد و کثافت عِصیان زائل گردد و بحر رحمت به جوش آید و سحاب عفو ببارد و این اوساخ نقض زائل گردد. والّا منتظر نقمت الهیّه باش و مترصّد روسیاهیِ دارَین." (مکاتیب عبدالبهاء، ج1، ص272 / عبارت فریاد لامساس اشاره به آیۀ 97 از سورۀ طه است که وقتی حضرت موسی از کوه طور بازگشت و بنی اسرائیل را در حال پرستش گوسالۀ زرّین یافت، سامری را مجازات کرد و به او فرمود که "برود و بداند که جزای او این است که در زندگی بگویی به من نزدیک مشوید." فریاد لامساس، یعنی کسی به من نزدیک نشود و با من معاشرت ننماید. در واقع شاید نخستین حالت طرد روحانی در طول تاریخ بشر است.)

در مناجاتی که ابتدای لوح مبارک خطاب به شیخ محمّدتقی نجفی عزّ نزول یافته به او می‌فرمایند که به درگاه خداوند توجّه کرده بگوید، "هل قَدَّرتَ لی یا الهی بعد هذا الحزن مِن سرورٍ و بعد هذا القبض مِن بسطٍ و بعد هذا العُسر مِن یُسرٍ." (لوح شیخ، ص6 / مضمون: ای خدای من آیا بعد از این حزن سروری و بعد از این تنگی گشایشی و بعد از این عسرت راحتی و آسایشی برایم مقدّر فرموده‌ای.) و به این ترتیب حتّی برای او که بزرگ‌ترین معاصی را در حقّ احبّای الهی مرتکب شد، راهی باز می‌گذارند تا اگر نادم شود به عفو الهی نائل گردد و سرور را بعد از حزن و گشایش را بعد از تنگی تجربه نماید.

**احزان ناشی از مفارقت عنصری**

یکی از موارد معمول که حزن بر انسان حاکم شده رقّت قلب را باعث می‌شود، درگذشت عزیزان و صعود نزدیکان و مفارقت عنصری موقّت است. شکّی نیست که این عواطف بشری است که سبب این رقّت قلب می‌شود و هیچ ایرادی بر آن نیست. هرچند که انسان باید راضی به قضای الهی باشد، امّا پیوندی که خداوند برای استقرار نظم و اتّحاد در بین قلوب ایجاد فرموده، سبب می‌شود گسستگی آن دلها را رنجور سازد. زمانی که حضرت غصن اطهر در اثر سقوط از بلندی عمارت به شهادت رسیدند حضرت بهاءالله "با صدای بلند می‌گریستند و می‌فرمودند، مهدی، ای مهدی!" (بهاءالله شمس حقیقت، ص399)

وقتی حسین، فرزند حضرت عبدالبهاء، در دوران طفولیت صعود فرمود، تأثیری عظیم بر قلب حضرت عبدالبهآء گذاشت. امّا با تعبیری زیبا سبب آرامش قلب خود و اطرافیان شدند. حکایت از این قرار است: "وقتی حسین افندی صعود کرد چهار ساله بود. چقدر همه غمگین شدند. افسوس آن همه ملاحت. حالا آیا چه می‌شود به حضرت عبدالبهاء گفت؟ ایشان که همیشه خودشان دیگران را در غم‌ها تسلّی می‌دادند. یکی از احبّاء به حضور مبارک رفته بود و بعد از کمی سکوت گفت، سرکار آقا، محزون مباشید، خداوند کریم است. حضرت عبدالبهاء فرمودند، کریم کسی است که آنچه را بخشیده پس نگیرد. پس چرا خدا حسین افندیم را پس گرفت؟ باز مدّتی همه جا ساکت بود. بعد حضرت عبدالبهاء تبسّم فرمودند: «بله خداوند کریم است امّا نه این است که شما فهمیدید. خدا حسین افندیم را از من پس نگرفته. چون در این دنیا هیکل حسین افندیم خیلی لطیف و ظریف بود لانه مطابق او نبود، او را پرواز داد و به آشیانۀ خود برد. باغبان الهی فقط جای گل را عوض کرد. حالا گل‌های دیگر سرشان را به حسرت تکان می‌دهند که این گل خیلی زیبا بود، باغبان برای چه آن را کند؟ امّا نمی‌دانند که او را به باغ زیباتر و مناسب‌تری برده است و نمی‌بینند که در آنجا چطور شاد و زیبا قد می‌کشد و می‌شکفد. خداوند بسیار کریم است.»" (حبیب‌الله حسامی، آل‌الله، ذیل "فرزندان حضرت عبدالبهاء")

به راستی هم گل‌های دیگر این را نمی‌دانستند. عائلۀ مبارکه و سایر احبّاء، غمگین و غصّه‌دار بودند. امّا حضرت بهاءالله در آن موقع در لوحی می‌فرمایند که اگر آنها از حقیقت و علّت این امر آگاه شوند تمام غصّه‌هایشان به شادی تبدیل می‌شود. بعد شاید تبسّم‌کنان آن روزها و آن پاسخ زیبای حسین افندی را که می‌گفت، "میروم تباشا" را به یاد آورده بودند. حالا دیگر او به راستی به "تباشا" رفته بود. حضرت بهاءالله در آن لوح می‌فرمایند، "در این حین، تباشای خود را مشغول به تماشای فردوس اعلی مشاهده می‌نماییم." (همان مأخذ)

حضرت ولی امرالله نیز برای حضرت ورقۀ علیا گریستند. آن مولای حنون بعد از صعود حضرت ورقۀ مبارکۀ علیا می‌فرمایند، "یا شرکایی فی احزانی و سَلوَتی فی کُربتی و حرمانی ... چه جراحاتی در اعماق قلب مهمومم این واقعۀمولمه احداث نموده؛ روح از فُرقتش در هیجان است و کبد از فوران نار شوق و محبّتش سوزان. روی دلارایش را هر صبح و شامی چون به خاطر آرَم و تبسّمات جان‌افزایش را از نظر گذرانم و تلطّفات و تعطّفات بی حدّ و حسابش را یاد نمایم و مظلومیت حیرت‌انگیزش را در پیش بصر مجسّم سازم نیران حسرت شعله زند و اشک از دو دیده منهمر گردد و زفرات قلب متصاعد شود و زمام اختیار از کف رباید و در ابحر غم و الم بی منتهی غوطه‌ور سازد." (توقعات مبارکه 1927-1939، ص212)

یکی از موارد مفارقت یا محرومیت عنصری جدا کردن همسر انسان از او است. این مورد در طول تاریخ امر مبارک بسیار اتّفاق افتاده است. یکی از آن موارد داستان جناب استاد اسمعیل معمار است که نامش در لوح مبارک خطاب به ابن ذئب (ص27) نیز با عنوان "در این سجن شخص معزّزی چندی از سنگ‌تراشی کسب معاش می‌نمود" ذکر شده است. حضرت عبدالبهاء دربارۀ ایشان می‌فرمایند، "حرمی تازه داشت و تعلّقی بی‌اندازه. مادرزن به عراق آمد و به دسائس و حیله‌های چند دختر خویش را به عنوان موقّت به اجازۀ استاد به طهران برد. به ورود کرمانشاه نزد مجتهد رفت که داماد من از دین برگشته لهذا دختر من بر او حرام است. باری مجتهد طلاق داده و از برای دیگری نکاح نمود. این خبر چون به بغداد رسید این شخص مؤمن صادق بخندید و گفت الحمدلله که در سبیل الهی از برای من هیچ چیز باقی نماند. حتّی حَرَم رفت و به این جانفشانی و پاک‌بازی موفّق شدم." (تذکرةالوفا، ص53)

مقصود از ذکر این مقدّمه آن بود که حضرت عبدالبهاء نیز نامزدی داشتند که قرار بود جناب زین‌العابدین، عموی جمال مبارک، او را از ایران به ادرنه ببرد که با حضرت عبدالبهاء ازدواج کند. امّا، عمّه بزرگ، معروف به عزیه خانم که طرفدار ازل بود، مانع شد و او را به عقد علی‌خان پسر میرزا آقاخان نوری صدراعظم در آورد. حضرت عبدالبهاء در جواب فردی که از چنین جفایی که بر سرش آمده و عیالش را از او گرفته بودند در عریضه‌ای به حضرت عبدالبهاء نالیده بود، به واقعۀ مربوط به خودشان اشارتی لطیف دارند. می‌فرمایند:

"ای حبیب دل و جان، شکر کن خدا را که مورد امتحان شدی و در افتتان شدید افتادی. الحمدلله ملال نیافتی، کلال نیاوردی و از زوجۀ حلال گذشتی، سلسبیل شماتت اعدا در سبیل کبریا چون سبیل شود، عاشقان تشنه گردند و مشتاقان از حرارت عطش بگدازند؛ بکوشند و بجوشند و بخروشند تا بنوشند. حال، الحمدلله تو جامی از این عذب فرات نوشیدی و از این شهد بقا چشیدی و در طوفان شماتت و ملامت اعدا ثابت‌قدم ماندی. غصّه مخور رفیق منی. مرا هم از این جام نصیبی و از این شهد بهره‌ئی بود. الَی‌الآن هر وقت به خاطر آید سبب شادمانیست و علّت سرور و کامرانی. زیرا در سبیل الهی. یکی از بنات اعمام از صغر سن به ارادۀ مبارک نامزد این عبد شد. چون به بغداد آمدیم عمّ بزرگوار به ساحت اقدس شتافت و گریه‌کنان رجای تحکیم و توثیق این ارتباط نمود. ولی این عبد قبول نمی‌نمود. عاقبت به امر قطعی جمال مبارک قبول نمودم. معذلک همواره آرزوی تجرّد داشتم تا به ادرنه آمدیم. در ادرنه بودیم که عمّه خانم بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت، محض سرور خاطر آن کوشید تا آن بیچاره را به پسر صدراعظم، علی‌خان، داد. از قرار مذکور گریه کنان هراسان و لرزان رفت و ایّام معدود نگذشته که به مرض سل مبتلا گردید، مسلولاً وفات نمود. رحمةالله علیها." (مکاتیب عبدالبهآء، ج5، ص76-77)

**نهی از حزن به علّت واکنش دیگران**

یکی از موارد که سبب احزان می‌شود واکنش‌های دیگران است که قبلاً بدان اشارتی شد. برای مثال شخصی به دیگری احترام می‌گذارد، در مقابل بی‌احترامی می‌بیند؛ خضوع و خشوع می‌کند، تکبّر مشاهده می‌کند. حکایت کنند که دو نفر به سوی منزل یکی از آن دو می‌رفتند. نزدیک منزل او که رسیدند، دم در خانه‌ای مردی با سگرمه‌های درهم ایستاده بود. رفیقی که منزلش در همسایگی او بود به وی سلام کرد. مرد عبوس جواب نداد. رفیق او گفت، "جوابت را نداد." گفت، "هیچ وقت جواب نمی‌دهد." گفت، "پس چرا باز هم سلام می‌کنی و فروتنی پیشه کرده‌ای؟" گفت، "من هرگز اجازه نمی‌دهم او روش و رفتار مرا تغییر دهد."

همین حالت را شما در بیان حضرت بهاءالله مشاهده می‌کنید که می‌فرمایند، "انسان بصیر در هیچ امری از امور نقصی بر او وارد نه. آنچه واقع شود دلیل است بر عظمت شأن او و پاکی فطرت او. مثلاً اگر نفسی لله خاضع شود از برای دوستان الهی، این خضوع فی‌الحقیقه به حق راجع است. چه که ناظر به ایمان اوست بالله. در این صورت اگر نفس مقابل به مثل او حرکت ننماید و یا استکبار از او ظاهر شود، شخص بصیر به علوّ عمل خود و جزای آن رسیده و می‌رسد و ضرّ عمل نفس مقابل به خود او راجع است. و همچنین اگر نفسی بر نفسی استکبار نماید، آن استکبار به حقّ راجع است. نعوذُ بالله من ذلک یا أولی الأبصار." (اقتدارات، ص216)

بر این اساس جمال قدم به مخاطب لوح مبارک می‌فرمایند، "الیوم باید آن جناب در کلّ حین به بدایع ذکر ناس را متذکّر فرمایند و به ردّ و قبول ناس محزون نباشند. قل انّا أذکُرُ لوجه‌الله و ما نرید جزاء و لا شکورا." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 38، ص105)

**نهی از حزن به علّت عدم اجابت دعا**

معمول است که ما وقتی دست به دعا بر می‌داریم و از اعماق قلب دعا متضرّعانه از خداوند تقاضایی داریم، امیدواریم که حضرتش به صِرف فضل و کَرَم خویش آن را اجابت فرماید به نحوی که ما اجابت را به دیدۀ ظاهر مشاهده کنیم. از آنجا که خداوند به طریق خود عمل می‌کند نه آنچنان که ما می‌خواهیم، لذا احزان احاطه می‌کند و گاه زبان به گلایه می‌گشاییم که خودش فرموده، "وَ قَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِینَ یسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِی سَیدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِینَ" (سورۀ غافل، آیۀ 60 / مضمون: و خدای شما فرمود که مرا با (خلوص دل) بخوانید تا دعای شما مستجاب کنم. آنان که از (دعا و) عبادت من اعراض و سرکشی کنند زود با ذلت و خواری در دوزخ شوند.)

امّا، این حالت منع شده است. جمال مبین می‌فرماید، "ای نبیل، بعضی عباد از حقّ سمّ قاتل طلب نموده و می‌نمایند و به گمان خود شهد فائق خواسته‌اند. آیا رضیع اگر سمّ طلب نماید اعطای آن از بالغ جائز؟ لا وَ نفسی ولو یصیحُ و یبکی. چنانچه شنیده‌اید و مشاهده نموده‌اند که بعضی در عراق تلقاء وجه حاضر و از حقّ جلّ شأنه خواستند آنچه را خواستند و بعد از اعطاء ظاهر شد از ایشان آنچه سبب خسران شد... مقصود آن که احبّای الهی از تأخیر ما أرادوا مِن رَبِّهِمِ الکریم مکدّر و محزون نباشند. چه که آن منبع کرم و مخزن جود و مبدأ فیوضات لانهایه و مصدر عنایات غیرمتناهیه لم‌یزل و لایزال مُعطی و باذل بوده و خواهد بود." (مائده آسمانی، ج4، ص89)

در بیان دیگر بر همین نکته تأکید دارند. می‌فرمایند، "اکثری از نفوس آنچه طلبیده‌اند به آن فائز شده‌اند مگر اموری که ضرّ و قُبح آن از نظر سائلین و طالبین مستور بوده. لذا اجابت نشده و عوض آن مقامات و مراتبی عنایت شده که اگر یکی از آن مشهود گردد، کلّ اهل عالم منصعق شوند." (اقتدارات، ص51)

بنابراین، عدم اجابت نظر به حکمت‌هایی است که فقط خداوند بر آن واقف است و بندگان ناآگاه. لذا باید به حبل اصطبار متوسّل شد و به حضرتش امور را تفویض کرد تا هر نحو که مصلحت بداند عمل کند.

**نهی از محزون کردن دیگران و امر به مسرور کردن دیگران**

حال که معلوم شد که جز در احزان وارده بر جمال قدم و مصائب وارده بر سایرین، نباید حزن را به خود راه داد، باید به این نکته نیز اشاره شود که نهایت درجه سعی را باید نمود که قلوب دیگران محزون نشود و مغموم نگردد. بلکه در هر آن باید در تسریر خاطر دیگران نیز کوشید. اگرچه این دنیا محلّ احزان است، امّا می‌توان به نحوی سبب سرور خاطر دیگران شد.

حضرت عبدالبهاء به جناب میرزا آقای حکیم ساکن رشت می‌فرمایند، "ای حکیم حلیم، بیماران را به رَوح و ریحان معالجه نما و تا توانی دل و جان شادمان کن. به سرور روحانی امراض و علل بی‌پایان را تداوی ممکن. زیرا قلب چون فرح یابد تأثیر عظیمی در جسم و تن نماید و طبیب به تفریح و تبشیر و تسریر روحانی علاج عظیم تواند." (پیام آسمانی، ج1، ص97)

در رساندن خبرها باید دقّت کرد که خبر خوش را به دیگران رساند نه آن که در ابلاغ اخبار ناخوشایند تعجیل نمود. خبر ناخوشایند خودش را می‌رساند. حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "همیشه خوش‌خبر باشید. اخبار خوش را همیشه زود منتشر نمایید و سبب سرور و انتباه قلوب گردید. امّا اگر به جهت نفسی پیام و خبر بدی داشته باشید در ابلاغ و مذاکره عجله ننمایید و سبب حزن طرف مقابل نشوید. من وقتی خبر بدی را برای شخصی دارم صریحاً به او نمی‌گویم بلکه نوعی با او صحبت می‌کنم که چون آن خبر را می‌شنود صحبت من مایۀ تسلّی او می‌گردد." (امر و خلق، ج3، ص137)

کسی که مایل باشد دل دیگران شاد باشد، بهترین انسان است. این بیان حضرت عبدالبهاء است که می‌فرمایند، "همیشه مایۀ سرور قلوب گردید. زیرا بهترین انسان کسی است که قلوب را به دست آرَد و خاطری نیازارد و بدترین نفوس نفسی است که قلوب را مکدّر نماید و سبب حزن مردمان شود. همیشه بکوشید که نفوس را مسرور نمایید و قلوب را شادمان کنید تا بتوانید سبب هدایت خلق گردید و اعلان کلمةالله و نشر نفحات نمایید." (امر و خلق، ج3، ص7-136)

حتّی مطلبی را می‌توان به نحوی بیان کرد که سبب سرور خاطر مخاطب شود حتّی اگر در کُنه آن خبر ناگواری باشد. بیانی منسوب به حضرت امام جعفر صادق است که فرمودند، "با مردم مهربانی کنی وبا آنها پاکیزه سخن گویی وبا روی شادان باآنان روبه رو شوی."

داستانی را نقل می‌کنند از هارون‌الرّشید. می‌گویند شبی او در خواب دید که تمام دندان‌هایش ریخت. مُعبّری را، که تعبیر خواب می‌دانست، طلبید و از تعبیر خواب خود سؤال کرد. مُعبّر گفت: این خواب دلیل بر این است که همه خویشان و منسوبین خلیفه پیش از او خواهند مرد. هارون از این سخن او ناراحت شد و گفت: خاک به دهنت. سپس دستور داد صد تازیانه به او بزنند. مُعبّر دیگری را طلبید و از تعبیر خواب خود پرسید. مُعبّر گفت: این خواب دلیل است که عمر خلیفه از همه خویشان و اقوام او درازتر خواهد بود. هارون الرّشید خندید و گفت: هر دو تعبیر به یک معناست امّا دومی ادب را رعایت نمود. سپس دستور داد تا هزار درهم به او پاداش دادند.

**بالاترین لذّت و مسرّت**

هیچ لذتی بالاتر از استماع کلام الهی نیست. انس و الفت گرفتن با آثار مبارکه بسیار حائز اهمّیت است. حضرت بهاءالله می‌فرمایند، "إنسَ دونی و آنِس بروحی." حضرت اعلی می‌فرمایند: "الهی الهی استغفرک من کلّ لذّة بغیر حبّک و مِن کلّ سرورٍ بغیر قربک و مِن کلّ راحةٍ بغیر رضائک و من کلّ بقاءٍ بغیر انسک." (منتخبات آیات، ص155 / مضمون: ای خدای من، خدای من طلب بخشش می‌کنم از تو از برای هر لذّتی غیر از محبّت تو و از هر مسرّتی غیر از قربیت تو و از هر آسایشی غیر از رضای تو و از هر بقایی غیر از انس تو.)

حضرت اعلی دربارۀ کلام الهی می‌فرمایند، "هیچ لذّتی اعظم‌تر در امکان خلق نشده که کسی استماع نماید آیات آن را و بفهمد مراد آن را و لِمَ و بِمَ در حقّ کلمات آن نگوید و مقایسه با کلام غیر او نکند." (بیان فارسی، واحد 7، باب 11)

بنابراین، اوج لذّت و مسرّت آن است که روح ما، که دراین عالم به درد غربت گرفتار است، به مطلوب خود دست یابد و با آثار الهی که از زادگاهش، از عوالم روحانی آمده، انس و الفت جوید و به مسرّت حقیقی دست یابد.

**احزان جمال قدم**

جمال مبارک ناملایمات بسیاری را در طول زندگی خود از زمان اقبال به امر حضرت ربّ اعلی تا واپسین لحظات حیات عنصری متحمّل شدند. به مواردی از جمله هجرت به سلیمانیه، بی‌وفایی اهل بیان، خیانت یحیی ازل و سیّد محمّد اصفهانی و امثال ذلک اشاره شد. لوح بهاء به تنهایی گویی کثرت و شدّت احزان آن طلعت بی‌مثال الهی است. به چند نکتۀ دیگر اشارۀ گذرایی می‌شود.

زمانی که حضرت بهاءالله برای اثبات حقّانیت خود به حبل استدلال بر مبنای آیات و آثار گذشته متوسّل می‌شدند، آن را مایۀ حزن می‌دانستند. در لوحی می‌فرمایند، "امر به مقامی منجر شده که با آن که ظهور آیات قدس ربّانی به مثابۀ غیث هاطل از سماء مشیت من غیر مکث و سکون نازل و مِن دونها آیات قدرتیه و ظهورات الهیّه که عالم را احاطه نموده به شأنی که ملل قبل مذعن و معترف شده‌اند، معذلک باید به ادلّه استدلال نمایم و امری را که لازال مقدّس از دلیل بوده به دلیل ثابت نمایم که لعلّ معدودی به سماء شهود صعود نمایند. ظلمی فوق این در عالم الهی نه که جمال قدم به دون خود استدلال بر حقّیّت خود نمایند." (مائدۀ آسمانی، ج7، ص12-13)

در لوح دیگر از قلم ابهی نازل، "إنَّ المظلوم لایُحِبُّ أن یَستدلَّ فی أمره بما ظهره مِن غیره." (نبذة مِن تعالیم حضرت بهاءالله، ص59)

در لوح دیگر از قلم مبارک نازل، "إنّ لِمثلی لاینبغی أن یستدلّ لإثبات امره بذکر دونه ولکن لمّا رأینا ضعفَ العباد و عجزَهم ذکرنا ما نُزِّلَ مِن قبل رحمةً مِن عندنا علیهم." (مجموعه اشراقات، ص96)

زمانی آنقدر از بی‌وفایی اهل بیان متأثّر شده بودند که می‌فرمایند ای کاش متولّد نشده بودم. عین بیان مبارک این است، "فَوَ الله یا قوم إنّی لأکونُ متحیّراً فی امری و ما وَرَدَ عَلَیَّ فَیا لیتَ ما وُلِدتُ مِن امّی و إن وُلِدتُ ما رُضِعتُ و ما صِرتُ کبیراً ولکن ظهر ما ظهر و نَزَلَت جنودُ الوحی و قضی الأمر مِن لدَی الله الواحد القهّار." (مائده آسمانی، ج7، ص82)

آنقدر این بی‌انصافی ایشان را آزار می‌داد که می‌فرمایند اگر کار دست خودم بود اصلاً به هیچ کلامی زبان باز نمی‌کردم. می‌فرمایند، "قسم به آفتاب فلک باقی که اگر امر به دست این عبد بود یک آیه مابین این قوم تلاوت نمی‌شد. چه که ناس بالمرّه از فطرت اصلیۀ الهیّه منحرف شده‌اند. ولکن الله قضی ما أراد و أمضی ما شاء. لا رادّ لمشیته و لامردَّ لقضائه و إنّه بکلّشئ حکیم." (همان)

بدین لحاظ ذکر می‌فرمایند که هر زمان سکوت اختیار می‌کردم روح‌القدس به سخن می‌آمد و روح‌الامین زبان باز می‌کرد: "فَوَ الله لو کان الأمر بِیَدی ما أظهَرتُ نفسی ابداً. ای صاحبان بغضا قسم به آفتاب فلک بقا که اگر امر به دست این عبد بود هرگز خود را معروف نمی‌نمودم. چه که اسم مذکورم ننگ دارند از ذکر این السن غیر طاهرۀ کاذبه و در هر حین که ساکن شده و صَمت اختیار نمودم روح‌القدُس از یمینم ناطق شده و روح‌الاعظم از قُدّام وجهم و روح‌الامین فوق رأسم و روح‌البهآء در صدرم نداء فرموده و حال اگر به سمع لطیف استماع شود از جمیع اعضاء و احشاء و عروق و اظفار نداءالله را استماع نمائید حتّی از شعراتم می‌شنوید بأنّه لا إله إلّا هو و إنَّ هذا الجمال لَبهائُهُ لمن فی السّموات و الأرضین." (مائدۀ آسمانی،ج7، ص57)

**قدّیسین چه کسانی هستند؟**

در کلام آخر ببینیم در حالی که محاط به مشقّات، فراق‌ها، دردها، رنجها، گسستگی پیوندها، بی‌وفایی‌ها، بی‌اعتنایی‌ها، شکست‌های مادّی، ضررهای مالی، ملامت‌ها هستیم، چه کنیم که باز هم دلی آکنده از مسرّت داشته باشیم. فی‌الواقع از عهدۀ انجام دادن هر کار مشکلی بر آمدن نزد خداوند ارزش دارد. یک نفر از حضرت عبدالبهاء پرسید : نفوس مقدّسه، قدّیسین و مقرّبین چگونه به این مقام و رتبه دست یافتند؟

فرمودند: " آنها زمانی که مسرور بودن دشوار بود، مسرور بودند؛ موقعی که صبر و شکیبایی مشکل بود، بردباری و صبوری پیشه کردند. وقتی که میل داشتند ساکن و بی‌حرکت بمانند، حرکت کردند و پیش رفتند و زمانی که مشتاق صحبت کردن بودند، سکوت اختیار کردند و آن زمان که میل داشتند بد اخم و ناخوشایند باشند، دلپذیر و بشّاش بودند. فقط همین و بس . بسیار ساده است و همیشه چنین خواهد بود." (از دفتر یادداشت‌های جناب کورتیس کلسی)

مسک‌الختام این بحث لوح زیبایی است از حضرت بهاءالله که کمتر دیده شده است. در این لوح مبارک به تضادّ فوق اشارتی ملیح دارند که بس دلنشین است. طلعت ابهی می‌فرماید:

"... همه روح شوی و به اعلی مراتب معارج معنوی پرواز نمایی بی آن که قدم برداری و منتها مقامات عوالم معانی را سیر فرمایی بی آن که از محلّ ظاهر خود حرکت نمایی تا به وله الهی جذب روحانی را مشاهده کنی و جان در راه دوست بنهی و سر در بیابان عشق دربازی. این است معنی طایر ساکن و ساکن طایر و جاری منجمد و منجمد جاری؛ و بعد، معلوم بوده که سالکان صحرای طلب و رجا و وصل و لقا را مراتب‌های بسیار است و مقامات بی‌شمار. بعضی بعد از مجاهدۀ نفسانی و تعب جسمانی از رتبۀ اسفلِ لا به حدیقۀ بلندِ الّا مقرّ یابند و از ظلّ نفی فرار نموده به محلّ وسیع اثبات مسکن گزینند و از مراتب فقرِ فنا به محافل غنای بقا ساکن شوند و این منتهی مراتب عالم سعی و اجتهاد است و بعضی دیگر خبری از لا نیافته از منتهی افق الّا درگذرند و از شئونات فنا رشحی نچشیده از ملکوت بقا عروج نمایند و از صهبای قِدَم مرزوق شوند و این فرقه را در طیّ مراتب سلوک و ارتقای مقامات وصول مشیی دیگر است و مقامی دیگر. و بعضی دیگر از ملکوت اسماء حرفی اخذ نکرده و از جبروت صفات که به مُلک راجع است اطّلاعی نیافته از غیب بقا طالع شوند و به غیب بقا راجع گردند. صدهزار بحر عظمت در قلب منیرشان موّاج و از لبهایشان اثر تشنگی ظاهر و هزار هزار انهار قدس در دلشان جاری، ولکن در ظاهر اثری مشهود نه. دفاتر حکمت بالغۀ ربّانی در الواح صدرشان مسطور، ولکن در عالم بروز حرفی مذکور نه. در مصر یقین ساکنند و در دیار تسلیم سایر؛ مستِ جمالند و محو جمال ذوالجلال؛ دل به دل راز گویند و سینه به سینه نکته سرایند. اسرار هویّه از جبین قدسیشان ظاهر و انوار احدیّه از وجه بدیعشان طالع. سر در قمیص خفا برده‌اند و آستین بر دو جهان افشانده‌اند. این نفوس بی پر پرواز نمایند و بی رِجْل مشی کنند و بی دست اخذ نمایند. به لغت عما سخن گویند و به فنون غیب تکلّم کنند. جمیع اهل ارض به حرفی از آن آگاه نیستند الّا مَن شاءَ رَبُّک و لکلٍّ نصیبٌ فِی الکتاب و کُلٌّ بما قُدِّرَ لَهُم لَفائزون." (سفینه عرفان، دفتر هشتم، ص17)